

# نویسنده‌گی در حوزه

رضا بابایی

و اجتماع فرهنگی باشد، و از بایسته‌ترین‌ها، همین مقوله نویسنده‌گی، و به اصطلاح فرهنگ مکتوب است.

پیش‌تر گفتیم که نویسنده‌گی غیر از نوشتن، و نویسنده غیر از چرخاننده قلم بر روی کاغذ است؛ که این مقدار را در کلاس‌های نهضت سوادآموزی نیز می‌توان به کمال آموخت. و نیز افزودیم که نویسنده‌گی را اجزا و ارکانی است که در فقدان آنها، نوشته مرده‌ای را ماند که نه خود جنبشی دارد و نه از او جنباننده‌گی می‌توان چشم داشت. یکی، مراعات جانب فرهنگ و فرهیخته‌گی است. بدین سائقه، نویسنده باید نوشته خود را در دامان مهر و عطوفت بپرورد و آن را به آداب اسلامی و تربیت انسانی بیاراید؛ نگاه او را آشیانه مروّت گرداند و دهانش را از واژه‌های محبت‌آمیز و مداراجو بپاکند. نوشته‌ای چنین، اگر کار یک شاخه زیتون را نکند، باید همه زیتون‌های عالم را در سیلوی اتهام ریخت و بر سردر آن نشست:

آدمی در عالم خاک می‌آید به دست  
عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو عالمی<sup>۲</sup>

این‌گونه سخن گفتن البته در جایی است که خواننده،

## بخش سوم

... جهد کن سخن تو سهل ممتنع باشد. بپرهیز از سخن [غامض] و چیزی که تو دانی و دیگران را به شرح آن حاجت آید، که شعر از بهر مردمان گویند، نه از بهر خویش... ملّحی باید که [بُود] اندر شعر و اندر زحمه و اندر صوت مردم، تا خوش آید... اما اگر خواهی که سخن تو عالی نماید، بیشتر مستعارگوی... اگر غزل و ترانه گویی سهل و لطیف و ترگویی... و آن سخن که گویی داد آن سخن به تمامی بده و هرگز سخن ناتمام مگوی.

هر سخن که گویی، عالی و مستعارگوی و مختصر باید گفت و کاتب باید که اسرار کاتبی نیک داند و سخن‌های مرموز را نیک اندر یابد. پس پیوسته به چیزی نبشتن مشغول باش و در نامه باید که غرض بسیار، و معانی در اندک سخن به کار بندی؛ چنان که شاعر گوید:

نکته‌ای بود از دهان دهر بیرون آمده

نامه‌ای بود از معانی در حدیث مختصر  
و نامه خود را به استعارت و آیات قرآن و اخبار  
رسول - علیه السلام - آراسته دار، و اگر نامه پارسی  
بود، پارسی مطلق منبیس که ناخوش بود  
و تکلف‌های تازی خود معلوم است که چون بُود.<sup>۱</sup>

نوشتن - به اصطلاح اهل منطق - ضرورت ازلی ندارد، اما بسیاری از ضروریات زندگی آرمانی، بسته بدان است. آرمانی زیستن نمی‌تواند فارغ از بایسته‌های فرهنگ اجتماعی

۱. درس زندگی (گزیده قابوس‌نامه) از سری کتاب‌های «از میراث ادب فارسی» انتخاب و توضیح: مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی.  
قابوس‌نامه از آثار بسیار ارزشمند زبان فارسی است که در قرن پنجم هجری، به خامة امیرعنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، در چهل و چهار باب تحریر شده است. نشر و زیبایی‌های لفظی این میراث ارجمند، از نمونه‌های ماندگار و دلنشین ادب پارسی است. باب سی و پنجم این کتاب «در آیین و رسم شاعری» است، و باب سی و نهم آن «در آداب و آیین دبیری». گزیده‌های بالا از همین دو باب، در صفحات ۱۴۵ و ۱۵۹ کتاب پیش‌گفته است.

۲. حافظ.

دانش پژوهی حقیقت‌جوست، و نویسنده در مقام اعلام رأی و بیان آخرین نتایج تحقیقاتش باشد. گاه این همسویی، به سویی دیگر می‌رود و یکی از دو سوی نوشته (خواننده و نویسنده) و یا هر دو، به بیرون از دایره دانش‌خواهی و حقیقت‌جویی، می‌غلطند. در چنین هنگامه‌های نامبارکی، نویسنده را رسد که به تدوین بخشنامه‌ای آمرانه بسنده کند، و خواننده تبسم‌کنان از او بگذرد، و به خود زحمت چند و چون در صورت و سیرت نوشتار ندهد.

غیر از نگاه و زبان و شاکله فرهنگی که باید چون خون در کالبد نوشته در رفت و آمد باشد، ذوقمندی و تر و تازه‌نوشتن، بایسته دیگری است که توفیق نویسنده را در عرصه یک کار مقبول و مؤثر، تضمین می‌کند. در این باره آن قدر جای سخن و حدیث است که نگارنده را در انتخاب بهترین نقطه برای شروع، به چالش انداخته است. زیرا سخن درباره ذوق است، و این بیش از هر نوشته دیگری، نیازمند نویسنده باذوق و تحریر ذوقمندانانه است. حتمی است که اگر خوانندگان گرامی، به «شیوه لقمانی» در این مقاله بنگرند، بیشترین درس‌ها را از این نوشتار درباره آثار ذوق در مطلوبیت نوشته‌ها، خواهند گرفت!<sup>۱</sup>

ذوق سلیم اگر خوش‌رنگ و بی‌زنگار باشد، دستگاہ معجزه‌گری را مانند است که پیش‌پا افتاده‌ترین مضامین و مطالب را شکوهمند و دل‌فریب می‌نمایاند، و هر دیده بینایی را در برابر شکوه و جمال خود نه بر زمین، که به آسمان می‌افکند. بی‌آب و تاب‌ترین عناوین علمی را می‌توان چنان بر قائمه ذوق افراشت که به مهم‌ترین و مناسب‌ترین مباحث روز مردم، تغییر چهره دهند. این فریبندگی، همیشه فریب نیست، گاه فریبایی است. نویسنده اگر به ذوق و قریحه، مسلح باشد، معمولاً از کارزار مجادلات، پیروز بیرون می‌آید، و این پیروزی، اگرچه دلیل حقانیت او نیست، سند قدرت و اعتبار شگردهای او هست.

چه بسیار موضوعات و مقولات به ظاهر بی‌اهمیت که وقتی اقبال می‌یابند، و بحث آنان را یار می‌شود و به تحریر قلمی توانا و زیبا درمی‌آیند، غبار اندراس و کهنگی را از خود می‌روند و بر صدر می‌نشینند و قدر می‌بینند. بی‌شمارند آثاری که اینک در میان «بهترین‌ها» نام خود را ثبت کرده‌اند

و زمانی یک حس معمولی و رایج و یا یک رهیافت دست‌یافتنی برای همه بودند. نگارنده باور ندارد که دیوان حافظ و یا گلستان سعدی، مجموعه‌ای از حس‌های بدیع و دریافت‌های بی‌سابقه‌ای بوده‌اند که فقط یک بار برای حافظ و سعدی رخ داده‌اند و کسان دیگر را بدانها دسترس نبوده است. بسیاری از مضامین دیوان حافظ، بارها و بارها پیش و پس از او دستمایه شعر و غزل بوده‌اند، اما فقط یک بار حافظانه گفته شده‌اند و همان‌ها هم باقی مانده‌اند. از میان هزاران نمونه‌ای که می‌توان آورد، دو قیاس زیر برای اعتراف کافی است:

- خواجه‌ی کرمانی:

راه تاریکی نشاید قطع کردن بی‌دلیل  
خضر راهی برگزین گر آب حیوان بایدت  
- حافظ:

قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی<sup>۲</sup>  
- سعدی:

من از آن روز که در بند توأم آزادم  
پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم  
- حافظ:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی  
من از آن روز که در بند توأم آزادم<sup>۳</sup>  
گاهی نطفه و دستمایه شعرهای بسیار بلند و شکوهمند، حس‌های کاملاً معمولی است که در دست و بال مردم فراوان یافت می‌شود و هر روز برای هزاران نفر تکرار و یا خودنمون

۱. به گفته مطابیت‌آمیز سعدی در گلستان، جناب لقمان - علیه السلام - ادب را از بی‌ادبان می‌آموخت. این نکته لطیف می‌تواند نوعی دستگاہ معرفتی در دیگر مقولات نیز باشد. عبارت مشهور «تعرف الاشیاء باضدادها؛ اشیا شناخته می‌شوند به یاری ضدهای خود» پشتیبان همین نوع دستگاہ معرفتی و رویه شناخت است. در بالا از این طریقه شناخت به شیوه لقمانی تعبیر شده است؛ یعنی می‌توان از پرمردگی و بی‌رنگ و بویی همین نوشته، به اهمیت ذوق و افزودن این چاشنی در نویسندگی، پی بُرد.

۲. ر.ک: حافظ شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، جلد پنجم، مقاله حافظ و خواجه، ص ۱۰۰.

۳. از دو مصرع بیت حافظ، یک مصرع آن، ساخته سعدی است و به اصطلاح حافظ آن را تضمین کرده است. با این حال بیت حافظ به نظر پخته‌تر و دلنشین‌تر می‌آید.



یک ترازو  
کار بودا می‌کند  
کفه‌هایش  
مثل چشم عاشقی است  
که زمین و آسمان را  
می‌چرد

بزرگان ادب پارسی، آنجا که اصل یا فرعی از دین را در دستگاه ذوق خود پروریده‌اند و بیان هنرمندانه خود را در افشای اسرار دین به خدمت گرفته‌اند، بخشی از فرهنگ دینی ما را زلال‌گونه در کام‌های عطشناک ریخته‌اند.

جز آب زلالِ مهربانی  
در کام عطش نمی‌گوارد

پاره‌ای از معارف دینی که از آراستن‌گاه ذوق و هنر، سر برآورده‌اند، توفیق بیشتری در هدایت و سلامت انسان‌ها داشته‌اند و جز این نیز انتظار نمی‌رود.

اگر رضاخان، چادر حجاب را به ضرب و زور از سر بانوان مسلمان ایرانی برمی‌داشت، شاعری این‌گونه پاسخ او را می‌دهد:

روی مه با چادرِ شب دلرباست  
روز روشن، ماه بی‌لطف و صفاست

فرودسی «ما تشاؤون الا ان یشاء الله» را اینسان برگردانده است:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای  
نبرد رگی تا نخواهد خدای

کسی، مهربانی خداوند را با نامهربانی‌های روزگار چنین جمع کرده است:

خدا مهربان است، اما همه مهربانی‌های  
خود را هزینه دنیا نمی‌کند.

بی‌اندازگی صبر خدا را چنین به تصریر می‌کشد:

صبور است، و ابد جرعه‌ای از اقیانوسِ حلم  
اوست.

دیگری غنچه‌گونه بودن حضور امام غایب را با این شگرد، استدراک می‌کند:

می‌شود. ولی از میان آن هزاران‌ها، عده‌ای معدودند که می‌توانند آن حس و یا آموخته را به شاهکاری ستودنی و در یادماندنی تبدیل کنند. در مجموعه‌های شعر معاصر و کهن، هزارگاه مضمونی به چشم می‌خورد که اگر در قالب غیر ادبی و بی‌هنجار بازگو شده بود، تکراری، ملال‌آور و یا حتی حساسیت‌برانگیز به شمار می‌رفت، اما نویسنده ماهر و یا شاعر خوش ذوقی، آن را چنان پروریده است که گویی آن مفهوم، هم‌اینک از دورترین نقطه‌های آسمان بر سرزمین قلب و روح او باریده است و همچنان حقی او ادا نشده است. و برخی خصوصی‌ترین مسائل شخصی خود را در ادبی‌ترین شکل‌ها گفته‌اند و از عهده نیز برآمده‌اند. همین مسائل شخصی که گاه بیان‌عریان آنها از دست و زبان بی‌مبالات‌ترین گویندگان نیز بر نمی‌آید، وقتی در سازواره‌ای از کلمات دست‌خورده و فضای شاعران بیان می‌شود، خواننده را به تماشای جهانی از احساس‌های رقیق و مرتبط با نظام خلقت و برآمده از چالش‌های آفرینش می‌نشانند. آری؛ میان سر تراشیدن و قلندری، هزار نکته باریک‌تر ز مو ایستاده است که از راه یافتن یکی به دیگری، پیش می‌گیرد.<sup>۱</sup> مثلاً پیشترها کسی در ناخرسندی از وضعیت خانوادگی و همسر خود، سروده بود:

همسری دارم به رنگ سایه‌ها

زیر پیچک‌های یاس

می‌نشیند، می‌نویسد قصه افراسیاب

شعر من را بسته‌بندی می‌کند

می‌فروشد

- مهربانانه -

به مرد دورگرد

بسته‌بندی کردن شعر، و فروش مهربانانه آن - نه خشمگینانه، که نشانه فهم شعرها و عصبانیت از مضمون آنهاست - از بهترین تعابیر برای نشان دادن یک زندگی خاموش و خالی از تفاهم است.

همو، همسایه طمع‌کار و فرصت‌طلب خود را چنین زیر دست و پای شعرش می‌افکند:

می‌پرستد مرد همسایه مرا

در پرستشگاه او

۱. هزار نکته باریک ز مو اینجاست نه هرکه سر بتراشد قلندری داند (حافظ)

خوش‌رنگ و بوتترین غنچه‌ای که شکفتن،  
انتظار او را می‌کشد.<sup>۱</sup>

و مولانا برای آنکه موضع روشن دین را در برابر مواهب  
دنیوی روشن‌تر کند، آن را به آبی تشبیه می‌کند که اگر بیرون  
کشتی قرار گیرد، موجب ثبات آن و نجات کشتی‌نشینان است  
و اگر به درون آن راه یابد، به غرق کشتی و اهل آن می‌انجامد.

این جهان زندان و ما زندانیان  
حفره کن زندان و خود را وارهان  
چیست دنیا؟ از خدا غافل بُدن  
نی قماش و خانه و فرزند و زن  
مال را کز بهر دین باشی حُمول  
نعم مأل صالح خواندش رسول  
آب در کشتی، هلاک کشتی است  
آب اندر زیر کشتی، پستی است<sup>۲</sup>

آثار ذوق و هنر، در خلق عبارات آراسته محدود  
نمی‌شود. چنانچه نویسنده‌ای از موهبت ذوق برخوردار باشد،  
نوشته او گنجینه‌ای از زیبایی‌های لفظی و معنوی خواهد شد.  
چنین نگارنده‌ای، از انتخاب عنوانی مناسب و زیبا تا صورت  
نهایی نوشتار، از ذوق خود بهره می‌گیرد. یک عبارت پرداز  
حرفه‌ای و هنرمند، می‌داند که چه بگوید و چگونه بگوید،  
و چه قدر بگوید. بی‌توجهی به آفرینش‌های هنرمندانه  
و فراغت‌جویی از فرم‌های هنری، آفات بسیاری را متوجه  
آثار دینی ساخته است، که یکی از آنها رویگردانی بخش‌هایی  
از طبقه روشنفکر و جوان از مطالعه کتاب‌های جدیدالولاده  
دینی است.

رد پای ذوقمندی از رنگ و روی جلد کتاب ظاهر می‌شود  
و تا فهرست‌های پایانی کتاب، از خود آثاری برجای  
می‌گذارد. کتابی که از ذوق سرشار، آب و تابی یافته باشد،  
مطالعه هر صفحه آن به مثابه استراحتی است که خواننده به  
اعصاب خود می‌دهد، پس هیچ صحنه‌ای از این نمایش  
پریننده نباید خالی از حلاوتی و یا ملاحظتی باشد. یک جای  
آن را باید نمکین کرد و جای دیگر را شیرین و لب‌گزا.  
نویسندگانی که ذهن و زبان آنان، حجله داماد علم و عروس  
ذوق است، می‌توانند به آثار پی‌درپی و ژرف‌نوشته خود  
اطمینان یابند و از عمر و استعدادی که هزینه آن کرده‌اند،

دریغ نخورند.

حوزه‌های مقدس علمیه، سرشار از علوم و دانش‌هایی  
است که جز به مدد قلم‌های ذائقه‌پرور و هنرمندان دانشور،  
اصابت و اصالت خود را نتوانند ثابت کرد. اگر می‌توان  
جزئی‌ترین مسائل و شخصی‌ترین موضوعات زندگی  
خصوصی را در خوشایندترین بیان‌ها باز گفت و بدان بالید، به  
حتم می‌توان و بایست که معارف بلند و حیانی و بازآمده از  
سنت و معرفت دینی را چنان گفت که هرگوشی به شنیدن آن  
رغبت کند و چشم‌ها از خواندن آن برهم نرود؛ چنانکه  
پیشینیان چنین کردند و این راه را تا عصر و زمان خود گشوده  
نگاه داشتند. هنر و دانش، چونان عروس و دامادهایی هستند  
که جز از خانه آنان، نمی‌توان به فرزندان دل‌بند و شایسته امید  
بست، و یکی بی‌دیگری، ابتر و افسرده است.

ای عروس هنر از بخت شکایت منما  
حجله حُسن بیارای که داماد آمد<sup>۳</sup>

این بدان معنا نیست که حقیقت، نیازمند مشاطه و زیور  
بستن‌های بی‌قاعده است، که گفته‌اند: «حُسن خدا داده را

۱. غنچه تا وقتی که غنچه است، بی‌رنگ و بوست و برای اظهار رنگ  
و بوی خود، انتظار شکفتن را می‌کشد. بنابراین غنچه نسبت به گل،  
دو امتیاز را فاقد است: رنگ و بو و شکوفایی. در عبارات بالا امام  
عصر (عج) از آن جهت که حضور ایشان هنوز به‌ظهور نپیوسته است،  
به غنچه تشبیه شده است، اما برای آنکه دو امتیاز گل هم به مزایای  
غنچه افزوده شود، معایب غنچه استدراک می‌شود. این استدراک  
این‌گونه صورت می‌گیرد که اولاً برای غنچه، صفت خوش‌رنگ  
و بوتترین می‌آورد؛ ثانیاً می‌گوید: این غنچه‌ای است که شکفتن انتظار  
او را می‌کشد، نه او انتظار شکوفایی را.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۹۸۵ تا ۹۸۲. تشبیه مال به آب،  
ظاهراً برگرفته از عبارتی در احیاء العلوم غزالی می‌باشد. وی در جلد  
سوم، صفحه ۱۵۲ (چاپ مصر) می‌گوید: المأل کالماء؛ یعنی مال  
مانند آب است. این تشبیه به‌خوبی نشان می‌دهد که مال در دین مبین  
اسلام تا آنگاه که قلبی را تسخیر نکرده است و سری را به تسلیم در  
برابر خود فرود نیاورده است، فی حدّ نفسه مذموم نیست، و بلکه  
مایه آرامش و ثبات در دریای متلاطم زندگی است. بیت نخست از  
ابیات پیش گفته اشاره به حدیث مشهور نبوی دارد که فرموده‌اند:  
«الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر؛ دنیا زندان مؤمن، و بهشت کافر  
است.» سپس حدیث دیگری از پیامبر را تحلیل (دست خورده) کرده  
که صورت کامل و دست نخورده آن بدین قرار است: «نعم المال  
الصالح للرجل الصالح؛ نیکوست مال صالحی که در اختیار مرد صالح  
باشد». ر.ک: فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مثنوی، ص ۱۱.

۳. حافظ.



جای خود گفت و بر دیده نشانند. در نشئه ما که بیرون از کعبه ایستاده‌ایم و ناگزیر باید رسم قبله را مراعات کنیم، آنچه بیشتر مناسب حال ماست، این سخن حافظ است:

هرچه هست از قامتِ ناساز و بی‌اندام ماست

و نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

پیش از آنکه بخش نخست این نوشتار را به پایان بریم، دو نکته بسیار مهم و ظریف را یاد آور می‌شویم.

یکم) همه آثار و علائمی که برای نوشته‌های آراسته به ذوق و هنر برشمردیم و خواهیم شمرد، در باور و ذائقه کسانی می‌گنجد که خود اهل ذوق باشند و قدر و ارزش هنر را بدانند. مگر جز این است که زیبایی‌های طبیعت، تنها به دیده‌های بی‌نا درمی‌آیند و بوی گل و ریحان فقط مشام‌های سالم را می‌نوازند؟

هرچه را نغز و خوش و زیبا کنند

از برای دیده‌ی بی‌نا کنند

کی بود آواز لحن و زیر و بم

از برای گویش بی‌حسّ اصم

مشک را بیهوده حق خوش دم نکرد

بهر حس کرد او، پی آخشم نکرد<sup>۴</sup>

منکران، برای آنکه به جرگه معتقدان پیوندند، تنها باید یک منزل را بسپمایند و آن منزل انصاف است و پیشگاه انصاف به روی کسی باز است که چشمی بی‌نا دارد و گوش شنوا. اگر چشم بسته باشد و گوش سنگین، هنرمندانترین آفرینش‌های بشری - و بلکه الهی - جمال خود را می‌پوشاند و به نامحرم‌ان نمی‌نمایاند. می‌توان غزل‌های حافظ را با آشفته‌گویی‌های یک‌مجنون برابر نشانند، و حتی می‌توان اعجاز قرآن را نیز روپوش نهاد، اما در این قضاوت‌های نابخردانه آنچه را که پیش‌تر نفی کرده‌ایم، هوش و درک خود است.

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

۱. همان.

۲. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۹۴ و ۹۱ و ۲۱۹.

۳. این بیت و ابیات دیگری را مولانا در توجیه و صحنه‌گذاری بر نحوه مناجات شبان می‌آورد و به او این اختیار را می‌دهد که در حال انجذاب - و به اصطلاح در درون کعبه - هرگونه که می‌خواهد سخن بگوید، و هیچ آدابی و ترتیبی نجوید.

۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۸۵ تا ۲۳۸۲.

حاجتِ مشاطه نیست» و همو که عروس هنر را به آراستن حجله حُسن خوانده است، در همان جا یاد آور شده است:

دلفریبانِ نباتی همه زیور بستند

دلبر ماست که با حُسنِ خداداد آمد<sup>۱</sup>

اما حقیقت اگر داعیه جهان‌گیری در سر دارد و بر آن است که در هر سری، سرّی از خود به ودیعت نهد، باید که خود را بیاراید و در مطبخ ذوق هنرمندان، باپ دندان و هاضمه مردمان گردد. به واقع، ذوق، آشپزخانه بی‌جوش و خروشی است که خامی‌ها را پختگی می‌دهد و رویدنی‌های خاک را به خوردنی‌های پاک مبدل می‌کند. سخن را - هرچند حق و صواب - اگر خام و ناپخته در کام‌ها ریزند، جز سوء هاضمه و استیحا ش پیر و جوان به بار نخواهد آورد. کیست که تواند گندم را دانه‌دانه در دهان ریزد و قوت و جان گیرد؟ و کیست که نداند سپردن گندم به آسیاب و آتش، از او غذایی مطبوع می‌سازد؟ متون و خاستگاه‌های دینی، مزرعه سبزی است که از آن گندم‌های اعتقادی و اخلاق می‌روید، و باید که پیش‌تر این خرمن را در آسیاب هنر آرد کرد، آنگاه در تنور ذوق و بیان پخت، پس آنگاه در سفره دینداران نهاد و آنان را به این خوان آسمانی فراخواند.

آنچه ما اینک بدان مشغولیم و دل بدان خوش کرده‌ایم، نهادن گندم و لویبای ناپخته در میانه سفره‌هاست. هرگاه که هنرمندی و صاحب ذوقی، سخنی را و یا مقوله‌ای از مقولات دین را به عرضه می‌آورد، اقبال می‌بیند و اثر می‌گذارد. و هرچاکه حقیقتی را لباسی ژنده می‌پوشانیم و یا افسر و کلاه از سر او برمی‌داریم و میانه بازار می‌گردانیم، گفتِ خود را مشتری نمی‌جویم و اقبال نمی‌بینیم.

ای که در معنا ز شب خامش تری

گفتِ خود را چند جویی مشتری

سر بجنابند پیشت بهر تو

رفت در سودای ایشان دهر تو...

خویش را تعلیم کن عشق و نظر

کان بود چون نقش فی جِرمِ الحجر<sup>۲</sup>

حقیقت زیباست و باید که بر چنین اندام رسا و هیأت زیبا، جامه‌ای برازنده پوشانند، و این اشعار عارفانه را که «در درون کعبه، رسم قبله نیست / چه غم از عواص را پاچپله نیست»<sup>۳</sup> در



سخن شناس نه‌ای جان من! خطا اینجاست<sup>۱</sup>

آنچه نغز و خوش و زیباست، در دیده‌های بیناست. اگر به حُسن و جمال آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند یا انسان اقرار دادیم، به‌واقع بینایی خود را گزارش کرده‌ایم و از هوش و درک خود سخن گفته‌ایم. و این معنای همان سخن بلندی است که حقیقت مدح و ستایش را بر ملا کرده است:

مادح خورشید مدّاح خود است

که دو چشمم روشن و نامرّمَد است

ذمّ خورشید جهان، ذمّ خود است

که دو چشمم کور و تاریک و بد است<sup>۲</sup>

زیبایی از آن جهت که زیبایی است، شایسته ستودن است؛ هرچند که در دام نوشته یا گفته معاندی درآمده باشد. انکار آن، نه سودی به حال ما دارد و نه از روتق آن می‌کاهد. غیرت دینی و حمیت صنفی، نه آن است که خودی را چون خودی است بستاییم و دیده از عالم و آدم برگیریم. کانون و چشمه جوشان همه زیبایی‌ها و نغزگویی‌ها، کتابی است که ما عمری را به فهم و تفسیر آن می‌گذرانیم و حیات و ممات خود را با آن چون شیر و شکر در آمیخته‌ایم. بر فرزندان قرآن است که آداب سخن را بیش از همه بیاموزند و پیش از همه بدان پایبند باشند. قرآن و شیوا سخن‌های پیشوایان دینی، چه کم نهادند که حامیان و مروجان دین، این چنین قافله سخن را بی‌مهری می‌کنند. پیشینیان حوزه، همه ادیبان و شاعران زبردستی بودند که به اندازه معنا، دغدغه لفظ داشتند، و به بهانه یکی، خود را از دیگری فارغ نمی‌پنداشتند.

شیر را بچه همی ماند بدو

تو به پیغمبر چه می‌مانی؟ بگو

دوم) برخی زیبانویسی را با لفاظی، و خوش ذوقی را با هذیان‌گویی، تقریباً برابر نشانده‌اند. اینان عبارات و جملاتی را که اساس آنها بر ذوق و زیبایی باشد، فاقد اعتبار معنایی و اصالت می‌دانند. گویا این گروه، خانه‌ای را که به انواع آرایه‌ها و زینت‌ها، تزئین شده باشد، مسکونی نمی‌دانند. قلم فرسایی و پیچ و تاب دادن به مطالب، از جمله اتهاماتی است که صاحبان این نظریه به متن‌های ذوقی و خوش‌نما وارد ساخته‌اند. پیش از هرگونه قضاوتی، نخست باید به این پرسش پاسخ داد که آیا در نویسندگی، هدف چیست؟ اگر تعهد و وظیفه

نویسنده، صرف گزارش و اعلام بخشنامه گونه مطالب باشد، حق با همین گروه از خوانندگان است. اما اگر نوشته‌ای به هدف نشستن بر دل‌ها و تسخیر عقل و روح خواننده، سامان یافته باشد، از این ویژگی ناگزیر است. می‌توان نازک‌ترین مباحث علمی را در برّاق‌ترین پوشش، بسته‌بندی کرد و یکی را فدای دیگر نکرد. جای نگرانی نیست که لفظ - اگر بدان نیک پرداخته شود - جای را بر معنا تنگ می‌کند. این دو در مسیر سخت و ناهموار نفوذ به اذهان یاریگر هم‌دیگرند و هیچ خصومتی را به میان خود راه نمی‌دهند. قرآن کریم، معجزه این صنعت است. این حدیث مشهور را همه شنیده‌ایم که: «قرآن، درونی ژرف و بیرونی زیبا دارد؛ باطنه عمیق و ظاهره انیق». در واقع قرآن کریم، میان صورت و معنا، جمع کرده است و چنین جمعی فقط از چنان کتابی برمی‌آید.

جمع صورت با چنان معنای ژرف

نیست ممکن جز ز سلطان شگرف

در چنان مستی مراعات ادب

خود نباشد، و ر بود باشد عجب<sup>۳</sup>

قرآن کریم، همان سلطان شگرفی است که توانسته است ژرف‌ترین معنا را در زیباترین صورت جای دهد و یکی را به‌بهانه دیگری از میدان به‌در نکند.

بر فرزندان معنوی قرآن است که در این «جمع» بکوشند و چونان کتاب هدایت خود، لفظی همپای معنا بجویند. نویسنده اگر تنک‌مایه نباشد، تواند که بر قامت معانی برازنده‌ترین لباس‌ها را بپوشاند، و شانه خالی کردن از پوشش زیبا، به بهانه «ناظرِ قلبیم اگر خاشع بود/ گرچه گفت لفظ ناخاضع بود» و جاهت ندارد. این‌گونه سخن گفتن، همیشه لفاظی و یا قلم‌فرسایی نیست؛ تلاش در همسان کردن لفظ و معناست. قرآن کریم درباره مردم شهری که نعمت‌های خدا

۱. حافظ.

۲. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۰ و ۹. مرّمَد، نام یکی از بیماری‌های چشم است که گاه به نابینایی می‌انجامد. گویا همان باشد که امروزه «آب مروارید» می‌گویند.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴ و ۱۳۹۳. مولانا خود از جمله کسانی است که در جمع صورت و معنای ژرف، بیشترین توفیق را داشته است. بنابراین می‌توان او را نیز از جمله سلاطین شگرفی دانست که در اوج مستی، ادب ورزیده است و صورت آراسته است.



را ناسپاسی کردند، می‌گوید:

فَإِذَا قَهَّ اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بَمَا كَانُوا  
يَصْنَعُونَ<sup>۱</sup>؛ خدا به سزای آنچه انجام دادند،  
جامه گرسنگی و ترس را به ایشان چشانند.

تشبیه گرسنگی به لباس و آن را از شمار خوردنی‌ها و چشیدنی‌ها در آوردن و چندین نکته بدیع دیگر، اندکی از زیبایی‌های لفظی آیه را باز می‌نماید. آیا گرسنگی از انواع چشیدنی‌هاست؟ آیا گرسنگی و ترس، لباسی است که مردم ناسپاس ناگزیر باید پوشند؟ آیا این از مهربانی خدا نیست که گرسنگی و ترس را به آن ناسپاسان فقط چشانند و آنان را تا مرحله خوردن گرسنگی و ترس عذاب نکرد؟ این را در فنون و صنایع ادبی «حسامیزی»<sup>۲</sup> می‌گویند. مانند اینکه کسی بگوید: «من آیات قرآن را می‌نوشم». این زیباسازی‌های تودر تو، کمترین لطمه‌ای به معنا وارد نکرده‌اند، بلکه راه را برای نفوذ آن تا تاریک‌ترین زوایای روح قاری، می‌گشایند.

خلاصه آنکه: معناپردازی به هیچ روی با زیباسازی در تنافی و خصومت نیست، بلکه این دو یاران قدیمی و هم‌افق یکدیگرند و خاطره انگیزترین ملاقات این دو فرشته معصوم در سرزمین وحی اتفاق افتاده است.

### اگر نویسنده را ذوق باشد...

به کارگیری ذوق و هنر در نوشته، آثار اساسی و بسیاری از خود برجای خواهد گذاشت. نخست اینکه دامنه تأثیرگذاری و قدرت نوشتار را در همراه ساختن خواننده با خود، می‌گسترده. دیگر اینکه هر نوشته به میزان و اندازه‌ای که در آن هنر به کار رفته است، عمر خواهد کرد. جاودانه‌ها از هر نوعی که باشند، آمیزه‌هایی از نبوغ فکری و هنری هستند. ذوق‌ورزی به مثابه ملات، دیگر اجزای ساختمان را استحکام می‌بخشد و مایه پیوند مصالح بنا به یکدیگر است.

نگاه فرهنگی، معلومات ادبی، مطالعات گونه‌گون، مخاطب‌شناسی، روانشناسی فطری، فرصت‌طلبی و زیرکی، شجاعت، ایده و طرح جامع، همه برای یک اثر مکتوب لازمند، اما آنچه این اجزا را در جای خود می‌نشانند و چونان ناظمی قدرتمند و حساس، همه را به کار می‌گیرد و به راه می‌اندازد، ذوق نویسنده است. و چون اجزای ریز و درشت

یک مجموعه در شایسته‌ترین جا نشستند و همه با همه توان خود در صلابت و ظرافت ساختمان نوشته ایفای نقش کردند، چنین بنایی هرگز فرو نخواهد ریخت و یا در فاصله‌ای کوتاه به ویرانی رو نمی‌نهد. فردوسی به درستی دریافته بود که کاخ بلندی که وی از نظم افکنده بود، از باد و باران گزند نمی‌یابد، زیرا وی همه تمهیدات لازم را برای استحکام بنای شاهنامه اندیشیده بود.

پی افکندم از نظم کاخی بلند  
که از باد و باران نیابد گزند

البته چنین کاخی، نیاز به معماری مانند حکیم توس دارد، آن هم با صرف سی سال عمر:

بسی رنج بردم در این سال سی  
عجم زنده کردم بدین پارسی

کتاب‌های یکبار مصرف، به‌واقع هیچ بار مصرف‌اند. اگر یکبار هم مصرف شوند، از دولت آشفتگی بازار و ناآشنایی خواننده با نویسندگان آنهاست. تمام آنچه در تاریخ عملی - فرهنگی ما پایا و پویا باقی مانده‌اند، عمر طولانی خود را وامدار ذوقی هستند که آفرینندگان آنها در خلق آنها به کار بسته‌اند. بد نیست به یک نمونه اشاره کنیم. سنایی شاعر ژرف‌اندیش قرن پنجم، غزلی دارد به این مطلع:

معشوقه به سامان شد، تا باد چنین باد

کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین باد

مولانا با افزودن الف به پایان هر مصراع، این غزل مهجور را جاودانه کرد:

معشوقه به سامان شد، تا باد چنین بادا

کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین بادا<sup>۳</sup>

این افزوده ناچیز، نه در معنای بیت، که در موسیقی و وزن آن اثر گذاشته است. به سخن دیگر، مولوی ذوقی بیش از سنایی در ساختمان بیت پیش‌گفته به کار برده است و بدون

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۲. از این نمونه‌ها در قرآن و نهج‌البلاغه بسیار است.

۲. قهرمان این صنعت، یعنی آمیختن حس‌ها به یکدیگر در ادب فارسی، مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی است. مطالعه اشعار این شاعر خوش ذوق، در باروری ذوق و توان ادبی نویسندگان، بسیار مؤثر و کارا است.

۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، گزیده غزلیات شمس، ص ۳۷.



هیچ تغییر معنایی، بیتی را که چندان خوش‌آهنگ نبود و به‌همین دلیل بر سر زبان‌ها نیفتاد، مطلع یکی از شورانگیزترین غزلیات خود در دیوان شمس کرد. در پایان غزل نیز برای آنکه هیچ و امدار سنایی نباشد، نام او را همراه با تحسین و تکریم یادآور شده است:

ارضی که سمایی شد، مقصود سنایی شد

این بود همه آن شد، تا باد چنین بادا

مولوی در آغازنامهٔ مثنوی، غربت انسان را باز می‌گوید و مثنوی را با نالهٔ واغریب‌تاه آغاز می‌کند. برای بیان مؤثر این حقیقت، نخست انسان را به نی تشبیه می‌کند و سپس ناله‌های اندوهناک نی را به کلید نمایشی تبدیل می‌کند که با زدن آن، صحنهٔ غربت انسان در عرصهٔ هستی بر همگان در هر حال آشکار می‌شود. با این بیان آکنده از ذوق و هنر، موضوع غربت انسان در جهان، در ادبیات عرفانی ما استوارترین پشتوانهٔ بیانی را پیدا کرده است و برای کسانی که خواهان ارتباط با این حقیقت ناب هستند، خواندن همان چند بیت نخست دفتر اول مثنوی، آنان را کافی است.

اگر نویسنده‌ای را ذوق باشد می‌داند که چه بگوید و چگونه بگوید. صاحبان ذوق، همواره به تناسب زبان و مخاطب خود توجه دارند. این همان تناسبی است که خداوند به نوعی از آن در قرآن سخن گفته است:

وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم؛ و ما هیچ پیامبری را روانه نکردیم مگر به زبان قومش. برای آنکه بیان کند برای ایشان [به زبان خودشان].

«لسان قوم» غیر از «لغت قوم» است. آشکار است که مراد خداوند این نیست - یا فقط این نیست - که ما مثلاً برای مردم عرب زبان، پیامبری فرستادیم که به لغت عربی سخن می‌گفت. گذشته از تفسیرها و مباحث بسیاری که قدیماً و جدیداً در مفهوم این آیه از قرآن شده است، آنچه قابل استظهار از ظاهر آیه است تعهد خداوند بر همزبانی پیامبران با امت‌هاست. این همزبانی از لغت و نوع دستوری زبان آغاز می‌شود و تا همزبانی به معنای درک بیان یکدیگر پیش می‌رود.

باید اقرار داد که بسیاری از نویسندگان به این همزبانی دست نیافته‌اند و یا نخواسته‌اند که در زبان فخیم علمی خود!

دست برند. این گروه کمترین تأثیر را در فرهنگ و آرای مردم دارند و تا وقتی که به زبان خود وفا دارند، از زمانهٔ خویش بیگانه‌اند. برخی بر این گمانند که ساده و زیبا سخن گفتن، گوینده را از مراتب بالای اجتماعی و علمی تنزل می‌دهد؛ شاید چنین هم باشد. اما آنان که داعیهٔ هدایت و راهنمایی و دانش‌گستری و بینش‌افزایی دارند، باید که به چنین تنزلی! تن دهند و از زبان جامعه پیروی کنند و نوشتار و گفتار خود را از عبارات و جملات سنگلاخی بپیرایند. و البته این نیز نیاز به توانایی‌های بالفعلی دارد که بسیاری از سیاههٔ آنها نیز بی‌خبرند.

مردم از زبان و قلمی اثر می‌پذیرند که:

۱. به فضیلت‌های نوشتاری - ادبی آراسته باشد.

۲. ساده و صمیمی سخن بگوید.

۳. از شعار و تکرار بپرهیزد.

۴. زیبا و خوشنوا باشد.

۵. صراحت و شجاعت را به پای وجاهت‌های دروغین ذبح نکند.

۶. شورآفرین و دلنشین باشد.

۷. هر لحظه طعمی در ذائقه بیافریند؛ شور و شیرین و تلخ و ترش.

۸. دائماً کلمات شناخته شده و رایج را تکرار نکند و هراز گاه از گنجینهٔ واژگان، گوهری را میان کاغذ بنشاند.

۹. طبیعتی مهربان داشته باشد و جز در جای خود - که بسیار اندک است - سخن درشت نگوید.

۱۰. با پیشینهٔ ادب پارسی، پیوندهای پنهان و آشکار داشته باشد.

چه گفتن، به اندازهٔ چگونه گفتن اهمیت دارد. یک نویسندهٔ خوش‌ذوق، بیش از آنکه بداند چه باید بگوید، می‌داند که چه را نباید بگوید. زیرا نویسنده می‌تواند برخی از گفتنی‌ها را ناگفته بگوید؛ یعنی مثلاً با یادآوری لوازم و مقتضیات سخنی، از تصریح به آن خودداری کند. حذف‌ها، تقدیرها، کنایات و ناتمام‌گویی‌های قرآن، از بارزترین جنبه‌های اعجاز لفظی و بیان قرآن است. قرآن کریم، خطاب به مسیحیانی که برای مسیح و مادرش - علیهماالسلام - قائل به نوعی الوهیت بودند،



محترم آنها به آن موضوع علاقه داشته و یا دغدغه یافته است. اما اینکه اکنون این موضوع چه اندازه گره گشایی تواند کرد و چه مایه دغدغه فطرت جامعه است، چندان مهم نمی نماید. نوشته همان قدر که باید پاسخگوی نیازهای روحی و شغلی نویسنده باشد، دلمشغولی های خواننده را نیز باید اجابت کند. شاید اگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و امامان بزرگوار شیعه - علیهم السلام - را به خود وامی گذاردند، و آنان خود را به پر کردن شکاف های معنوی و مادی امت متعهد نمی یافتند، از زبان مبارک ایشان جز مناجات و نیایش با حضرت رب الارباب صادر نمی شد.

آنچه از قلم و زبان نویسندگان ذوقمند می تراود نه بار خاطر که یار شاطر است. اجتماعی را که بیش از اندازه امیدوارند، نهیب می زنند و مردمی را که ریسمان امیدشان بریده است، امیدها می دهند. سخن از دوزخ برای کسانی می گویند که خدای را تنها در قاب رحمانیت و کریمی می بینند و مهربانی خدا را فریاد دل هایی می آورند که از بیم عذاب و خوفناکی معاد، افسرده اند. و خلاصه آن که هر کلمه و هر سطر در کاغذ چنین نویسنده ای، آجری است که کاخ بلند سعادت و بهروزی مردم را می افزارد و شعله های کرامت و عزت اجتماع اسلامی را می افروزد.

اما چنین قلم و زبانی را چگونه می توان تصاحب کرد و خود را بدان آراست؟ هرچند پاسخ این دغدغه، بسیار ظریف و مردافکن است، می کوشیم که در فرصت های بعد خود را به موج های آن نزدیک تر کنیم.

چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد

این نوشتار را نیز با نصایحی چند از حکیم سخن، آفریننده

پنج گنج به پایان می بریم:

سخن کاو از سر اندیشه ناید

نوشتن را و گفتن را نشاید

سخن جان است و جان داروی جان است

مگر چون جان، عزیز از بهر آن است

چو صبح صادق آمد راست گفتار

جهان در زر گرفتگی محتشم وار

می گوید: کانا یا کلان الطعام<sup>۱</sup>؛ آن دو غذا می خورند. تغذیه از لوازم و بایسته های بشر بودن است و همین ذکر لازم، بهترین اشارت - و بلکه صراحت - به ملزوم، یعنی بشر بودن مریم و فرزند پیامبرش بود.

به هر روی هرچه را که باید گفت، از گفتنی ها نیست، بلکه می توان آنها را ناگفته گفت.

گویش ما ناگفته را بهتر شفت

آفرین بر آنکه او ناگفته گفت

یکی از زیرکانه ترین توصیه های رفتاری به گویندگان و نویسندگان، حدیثی است که در نهج البلاغه آمده است و به شکل های دیگر از زبان دیگر امامان بزرگوار شیعه، یادآوری شده است: لا تَقُلْ ما لا تَعْلَمُ و لا تَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ؛ آنچه را نمی دانی مگو و هرچه را که نیز می دانی مگو. پیامبر گرامی اسلام، گاهی کسانی را با خواندن آیات بخصوصی از قرآن، به اسلام تشریف داد. و نوشته اند علت موافقت نجاشی با حضور مسلمانان در حبشه، آیتی بود که جناب جعفر بن ابی طالب برگزید و برای او خواند. جعفر - علیه السلام - از میان آیات بسیاری که تا آن زمان فرود آمده بود و انبوهی از آنها درباره اهل کتاب بود، آیتی را بر نجاشی و درباریان متعصب او خواند که همگی از جلالت شأن حضرت عیسی - علیه السلام - و مادر گرامی اش مریم حکایت می کردند. همین انتخاب ذوقمندان بود که اسلام را در آن دیار گسترش داد و تا هم اینک سرافرازانه بخش های گسترده ای از آن منطقه را در نفوذ و گستره خود دارد.

مع الاسف، بسیاری از کتب و نوشته هایی که بازار کتاب حوزه را از وفور خود آکنده اند هیچ گونه گوهر تراشی در آنها دیده نمی شود و نویسندگان آنها، هر سخن و موضوعی را که خود در آن تحقیقی به عمل آورده اند، بی آنکه به لوازم آن بیندیشند و یا بی هیچ تراش و تلاش ذوقی، به بازگویی آنها می کوشند. سخن این نیست که نباید حقایق دینی و منویات تحقیق شده را در شمارگان های چند ده هزاری گفت و شنید، همه حرف نگارنده آن است که بسیاری از این مطالب مهم و گفتنی را می توان به گونه های دیگر و در پوشش و کنایات بازگفت و برخی را نیز به مجال های مناسب تری سپرد. شماری از نوشته ها، تنها و تنها به این دلیل سامان یافته اند که نویسنده